

عزت گوشه گیر



و ناگهان پلنگ گفت: زن

سلام و خدا حافظ

در اتاقک مغموم،

رخوت، شانه های مرا سست کرده بود.

وقتی که چشمها را گشودم تا تاریخ زندگیم را
مرور کنم،

دیدم که انگشتانم تنها خاک مرطوب را لمس
کرده است،

و ریشه ها سالیان دراز است که زیر لاشه شب
خفته اند

دیدم که با هر چه بوده است

تنها با کلام "خدا حافظ" قناعت کرده ام.

و هرگز با چشمهای گریه ای،

به آنچه در شب پنهان شده است،

"سلام" نکرده ام:

شب در چشمهایم رخنه کرده بود.

دریافتم که باید به زندگیم که چمدانی خالی

بیش نیست،

معنایی بیخشم

چوبدست هایی که مرا به زندگی پیوندی

سست بخشیده بود،

رها کردم،

و از خلال روزنه ای که حس خرد شدن آدمی را

گواهی می داد،

دیدم.

"سرها چون میوه های فاسد بر زمین ریخته اند،

و مرگ، پایش را در خون ملازمان خویش

می شوید." (۱)

گفتم: سلام

و در فصلهای یخ بندان، تنفس یک برگ را

شهادت دادم.

در اتاقکی که تارهایش به ضخامت ریشه های

افرا بود،

گیسوانم را آبیاری کردم،

تا نردبانی برای پیوند با خورشید بیابیم.

در شبنم برگی که تنفس می کرد، دستهایم را

شستم.

و آنچه از لای انگشتانم چکید، شبنمی بود

که تمام هستی ام را پیمود.

و آنچه از گلویم جاری شد،

ترنم صدای ناشناخته ای بود که واژه ها را

نمی شناخت.

اینک که بر خاک مرطوب ایستاده ام،

به من بیاموز.

واژه ها را به من بیاموز،

تا آوازم را تمام کنم.

تهران ۱۳۵۶

(۱) از شعر «دور دستها» نوشته کریستفر اوکیبو شاعر

آفریقائی (نجریه)

"و ناگهان پلنگ گفت: زن" مجموعه ده

داستان کوتاه است از عزت گوشه گیر که به

سرمایه خودش در شیکاگو، محل اقامت

نویسنده، چاپ و منتشر شده است. تقدیم نامه

کوتاه نویسنده مرا چندی به گذشته باز گرداند.

زمانی که گوشه گیر دانشجوی رشته ادبیات

دراماتیک در "دانشکده هنرهای دراماتیک"

بود. نمایشنامه ای را که گوشه گیر برای یکی

از کلاس هایش نوشته بود، در آن زمان مرا

غافلگیر و حیرت زده کرد چرا که کارش

فرسنگ ها با سایر دانشجویان فاصله داشت و

نگاه سمبلیکش به اوضاع و احوال جامعه ای

که در آن می زیست و مناسبات و روابط

انسانی، نگاهی تازه و بدیع بود. همیشه فکر

می کردم او یکی از نمایشنامه نویسان

برجسته ایرانی از کار در خواهد آمد و از

موفقیت هایش در این زمینه در آمریکا نیز کم

و بیش با خبر بودم اما حالا که به جای

نمایشنامه هایش یا مجموعه ای از آنها به

مجموعه داستان هایش نگاه می کنم، او را،

الحق، نویسنده ای چیره دست می یابم که از

نظر داستان نویسی، همپراز فروغ در

زمینه شعر است بویژه که داستانهایش - مانند

اشعار فروغ - هم از نظر اجتماعی و هم از

جهت اروتیسمی که آنها مطرح است، بسیار با

اهمیت است. گرچه کتاب "ناگهان پلنگ

گفت: زن" در نگاه اول، کتابی ساده و صمیمی

و با صداقت می نماید، اما خواننده، در واقع، با

داستانهایی روبروست که مجموعه ای عمیق و

گستره ای پهناور است از اعتقادات و عواطف،

مناسبات و روابط عمیق اجتماعی و عاشقانه

میان زن و مرد، به اضافه نمونه های جالبی از

سنت ها و فرهنگ جامعه ای مرد سالار و زن

آزار.

از عکس روی جلد کتاب گرفته تا نام و نشان

داستانها، پا نوشته ها، همه از درون مایه ای

حکایت می کنند که بر محور جنسیت و

مسایل مربوط به زنان در سه چهار دهه اخیر،

بویژه در ایران، دور می زنند. خوشبختانه،

نویسنده توانسته است در فضای آزاد آمریکا،

حرفهایش را در قالب داستانها، بی پرده و با

صراحت بزند. و خودش را، بی جهت، سانسور

نکند. از گوشه گیر می پرسم من شما را به

عنوان نمایشنامه نویسی می شناختم تا داستان

نویس - چطور اولین کتابتان مجموعه داستان است؟ نویسندگی را از چه زمانی و به چه علتی شروع کردید؟

"کلاس پنجم دبستان وقتی که انشایم را تحت عنوان "زبان حال یک تخته سیاه را بنویسید" در کلاس خواندم، از زبان طنز نوشته ام تمام کلاس غرق خنده شد. جرقه از همانجا شروع شد که حس کردم توانسته ام جمعی را به دنیای درونی یک جسم ساکت و ساکن دعوت کنم و از نگاه شیئی جهان را جور دیگری ببینم."

اما نیاز من برای نوشتن ابتدا به صورت شعر و خاطره نویسی آغاز شد. اولین قصه ام تحت عنوان "بلوغ" در سن شانزده سالگی در مجله فردوسی به چاپ رسید که اعتماد به نفس زیادی به من داد. اما ورود من به دنیای تئاتر و نمایشنامه نویسی به پیشنهاد دوستی بود که در آن سالها معتقد بود که "زمانه، زمانه هنرهای جمعی است، نه فردی."

در باره نمایشنامه خوانی بگویم که معمولاً مردم علاقه چندانی به خواندن نمایشنامه ندارند. چئن خواندن نمایشنامه نیاز به یک ساختمان بندی ذهنی و یک نوع معماری تخیلی دارد که کار را برای خواننده ای که بیشتر برای خواندن شعر یا قصه و رمان تربیت شده است، دشوار می کند. علاوه بر اینها، اشرا ن به دلیل تقاضای اندک مردم، رقبتی به چاپ نمایشنامه ندارند.

در آمریکا متأسفانه در جمع مهاجران ایرانی، حتی به اندازه کافی تماشاگر تئاتر نداریم که به صالت فکر و اندیشه و معنا توجه داشته باشد.

یعنی اینکه درجا زده باشد و نواندیش باشد! نباید به این دلیل به جای نمایشنامه هایم، برگزیده ای از قصه هایم را به چاپ رسانده ام."

با این وصف گوشه گیر جز کتاب "۰۰۰ و آگهان ۰۰۰" کتابهای دیگری نیز چاپ و منتشر کرده است و در مورد مشکلاتی که برای چاپ کتابهایش داشته است، چنین توضیح می دهد:

یک مجموعه کوچک شعر به نام "مهاجرت در فتاب" که شعرهای یکماه بعد از آمدنم به

آمریکا بوده اند. قبل از آمدنم، بسیاری از نوشته هایم از جمله یک مجموعه شعر چاپ نشده به نام "با آوازهای هاجر"، چند قصه و یک دفتر خاطرات جنگ و مقالاتی درباره زنان به تصور یک بمب ناگهان اسیر شدند و در یکی از رودخانه های اطراف تهران غرق شدند.

آمدنم به آمریکا به منزله آغاز یک زندگی نوین هنری بود. حاصل کارهای نوشتاری و صحنه ای من در زندگی چند ساله ام در آمریکا، شامل ۱۵ دفتر خاطرات (خاطرات درونی یک زن مهاجر)، ۱۴ نمایشنامه به زبان انگلیسی و فارسی، یک رمان به انگلیسی به نام "The Last Supper" و قصه و نقد و گزارش است. مشکل مالی و کمبود زمان مشکلات اساسی من برای چاپ نوشته هایم بوده اند."

زندگی و تحصیل، اما، برای گوشه گیر - چه در ایران و چه در آمریکا - آرام و بی تلاطم و تقلا و تلاش برای گذر از تنگناهای به قول خودش "پر پیچ و تاب" نبوده است:

"در دزفول به دنیا آمده ام. در خانه ای بزرگ شده ام با یکدرخت کنار صد ساله و درختهای خرما و نارنج ۰۰۰ و کاشیهای قرمز و آبی و دیوارهای بلند و غروبهای دلگیرش ۰۰۰ و زیرزمینی با چهل پله ۰۰۰ که خوابهای بسیاری در آن شکل گرفته اند."

در سال پایانی دبیرستان ازدواج کردم و به تهران رفتم و در دانشکده هنرهای دراماتیک در رشته نمایشنامه نویسی و ادبیات دراماتیک تحصیل خود را شروع کردم. چند نمایشنامه نوشتم. یک نمایشنامه به نام "در آستانه شکفتن" که از تلویزیون ملی ایران پخش شد.

در سال ۱۹۸۶ در تنگناهای پر پیچ تاب زندگی، همراه با پسر به آمریکا آمدم و در دانشگاه آیوا، فوق لیسانس خود را در رشته نمایشنامه نویسی و تئاتر گرفتم."

با اینکه گوشه گیر سالهای سال است که در آمریکا زندگی می کند اما وقایع و حوادث داستانهای مجموعه "۰۰۰ و ناگهان ۰۰۰"، اغلب مربوط به مسائل و مشکلات، روابط و مناسبات زندگی زنان در ایران است و هیچیک از تجربه های گوشه گیر در رابطه با زندگی در

آمریکا، در این مجموعه داستانها، بازتابی ندارد. گوشه گیر در این مورد می گوید:

"اینها حرفهای نگفته و تلمبار شده ای بودند که می بایستی بیان شوند. من سالهاست از ایران دورم اما افکار، رؤیایها و خوابهایم اکثراً تکه های کولاژ گونه ای است از آدمهای که در ایرانند و در اینجا ۰۰۰ و حوادث آن در پس دیوارها و زیرزمین ها و مکانهایی رخ می دهند که سالها آن مکانها را زندگی کرده ام و یا هم اکنون زندگی می کنم و یا هرگز زندگی نکرده ام! اختلاط این دو جهان است که به افکار و خوابهایم معنای جدیدی می دهد که همیشه مرا به کشف معنای مبهم آنها کنجکاو می کند." با این وصف، گوشه گیر تجرب هایش را از زندگی در آمریکا به نوعی در آثارش رقم می زند:

"۰۰۰ و همچنین تجربه کسانی را در تخیل خودم تجربه می کنم که وقایعی بر آنها اتفاق افتاده. مثلاً من ساعتها خود را در درون آن دختر جوان می گذارم که به خاطر عشق و نداشتن ویزای آمریکا، به عنوان یک محموله خود را در یک چمدان جا سازی می کند و از اروپا تا آمریکا سیر سفر و افکار او را از لحظه بوسه و خداحافظی تا لحظه مرگ ذره ذره تجربه می کنم. ضربه، کمبود اکسیژن، گرما، سرما، دود، خفگی ۰۰۰ تقلا، تقلا، تقلا ۰۰۰ فکر فکر و لحظه مرگ ۰۰۰ خودم را بعد در درون آن مرد جوان می گذارم و تپشهای مملو از عشق، اضطراب و گناه و آرزوهای شیرینش را احساس می کنم ۰۰۰ و بعد باز شدن چمدان و ۰۰۰"

هر چند نویسندگان بسیاری گوشه گیر را به قول خودش تکان داده اند و بر او احتمالاً تأثیر نهاده اند اما خوشبختانه تأثیر این نویسندگان و شاعران بر داستانهای این مجموعه سایه نیانداخته است:

"نویسندگان بسیاری هستند که مرا تکان داده اند. از خلاقان ناشناخته اسطوره ها و قصه های عامیانه و متل گرفته تا نویسندگان امروزی ۰۰۰"

اما اگر به طور ناگهانی چند نفر به ذهنم بیایند، بدون اینکه به ذهنم یک نظم ویژه بدهم، می توانم بگویم اورپیید، راسین، مارگریت

دو
آز
فر
خا
مر
و
ما
و
نو
از
گ
ک
به
ه
گ
زا
ت
"
م
ز
د
گ
ن
آ
ب
ا
ا

دوراس، فرناندو پساوا، کافکا، جورج بوشنر، آرتور شنیستلر، صادق هدایت، فردوسی، فروغ فرخزاد، مریم هوله، مدرم، ننه عزیزم فاطمه خدایی.

من در قصه ها و نوشته های این آفرینندگان وجوهی را دیده ام یا شنیده ام که در من ماندگار مانده اند. جویری به من شکل داده اند و یا جهان نگری مرا متکامل کرده اند. این نویسندگان پیچیدگی های طبیعت انسان و ارتباط انسان را با شگفتی های هستی، با ابعاد گسترده و لایتناهی دید خود بیان کرده اند.

کنجکاو و کشف برای فهم این آثار است که به من لذت شگفت انگیزی می دهد و مرا از هر تنگنایی رها و آزاد می کند. گوشه گی در مقایسه زندگی زنان در آمریکا با زندگی زنان در ایران - تفاوت های بسیار اما تشابهاتی اندک می بیند معتقد است:

"آمریکا را میتوان با دیدگاهها و مقیاسهای مختلفی نگاه کرد.

زنان با مبارزات بیش از یک صدساله خود، دستاوردهای قابل ملاحظه ای در زمینه های گوناگون داشته اند، اما در یک نگاه کلی، حضور یک سیستم، با قدرت کنترل کنندگی نامرئی، آمریکا را به زندانی فریبنده تبدیل کرده است که با ایجاد یکنوع برده گی نوع جدید، مجموعه ای فعال و پویا نیز فراهم آورده است با لذت های کاذب لحظه ای ...

یعنی مادی شدن و بی محتوا شدن همه ارزشهای معنوی ... یعنی همه چیز. حتی عشق را میتوان با پول خریداری کرد. یعنی خالی شدن تدریجی انسان از عواطف و انسانیت و اخلاق بوسیله ابزارهای مؤثری همچون وسایل ارتباطات جمعی از جمله تلویزیون و ..."

گوشه گیر با اینکه معتقد است نویسنده باید نگاهی به جامعه ای که در آن زندگی می کند، داشته باشد اما در درجه اول برای "وجه تنهای" خودش می نویسد تا بی قراری های درونی اش را آرام کند و تسکین بخشد:

"من راستش برای وجه تنهایی خودم می نویسم. اما وقتی نوشته تمام شد، دوست دارم آنرا برای دوستانم بخوانم تا این لذت به شکل دیگری تکثیر شود. گاهی هم که کسی

را پیدا نمی کنم، نوشته را از دیدگاه همه کسانی که می شناسم یا نمی شناسم می خوانم و نوشته ام را از دیدگاه آنان مورد نقادی قرار می دهم. تازگی ها بر این عقیده ام که اگر انسان وسیع باشد، حرفهایش هم وسیع می شوند.

این را سالهای سال است که متوجه شده ام که تنها با نوشتن یا آفرینش یک کار هنری است که بی قراریهای درونی ام آرام می شوند. و در پایان به عمق مزه لذت می رسم. انگار من استحقاق نوشیدن یک لیوان آب زلال را ندارم مگر اینکه حاصل کارم حتی نوشتن یک جمله باشد.

اما زمانی که این امکان برایم پیش نمی آید، در خواب، به طور ناخودآگاه می نویسم. در خواب البته بیشتر فیلم می سازم. که فیلمنامه نویس و کارگردان و تماشاگرش خودم هستم. خودم هم گاهی در آنها بازی می کنم و معمولاً هم فیلمهای بسیار عجیبی از آب در می آیند.

گوشه گیر ادبیات مهاجرت را ملهم از یک واقعیت زمانی و مکانی ویژه ای می داند که: "بینایی است" معلق است و یا تکه تکه شده و ایزودیک است و یا جنسیت در آن بعد ویژه ای دارد. با این حال در مورد جنبش آزادی خواهانه زنان - مخصوصاً زنان ایرانی در آمریکا - معتقد است که مثل هر جنبش دیگر تضادها و پیچیدگی ها و فراز و نشیبهای خاص خودش را دارد:

"جنبش آزادی خواهانه زنان یک جنبش نوین و جهانی است که در این برش زمانی از حرکت تاریخ رخ داده است. و مثل جنبش های مختلف دیگر طی تاریخ، فراز و نشیب ها، تضادها، تحولات و پیچیدگی های خودش را هم دارد. و بالطبع یک زمانی افول خودش را هم به دنبال خواهد داشت. و یا به زبانی دیگر تبدیلش به یک جنبش نوعی دیگر. به هر حال هر چیز نویی یک زمانی کهنه خواهد شد." گوشه گیر علت این را که چرا همه داستانهایش بر محور زنان دور می زند و زنان قهرمان های اصلی آنها را تشکیل می دهند تا مردان، می گوید:

"خیلی طبیعی است چون من زنم و ارتباطاتم بیشتر با زنهاست، طبیعتاً بیشتر میتوانم در مورد زنها بنویسم. در مورد مردها باید بگویم اصلاً بی اعتنا نبوده و نیستم. در اکثر داستانها حضور مرد نقش بسیار مهم و اساسی دارد. عواطف محسن به زهرا، عشق مرد به مریم، مرد در داستان عشق، مرد تنها، و پلنگ و بسیاری دیگر ... همه در کتاب نقش مهم و برجسته ای دارند."

داستانهای مجموعه "و ناگهان" یا زمینه ای واقعی - اجتماعی با ریشه ای در تخیل دارند و یا اروتیسمی است صرفاً تخیلی و شخصی و بی شک با ریشه ای در واقعیت که بی تردید از محرومیت های جنسی و عدم آزادی های زنان مایه می گیرد. با این حال از گوشه گیر می پرسیم آیا عمداً و خودآگاهانه به این اروتیسم می پردازید یا این قضیه جزئی از خوابهای آشفتنه و کولاژ وار شما را تشکیل می دهد:

"نگاه من به مسئله اروتیسم، توجه به آن نیروی زندگی بخش در هستی است که در بسیاری از فرهنگها به شکل "تابو" در آمده است. یعنی رابطه غریزی و جسمانی انسان که متکی است بر عشق و معنویت که متکی است بر آزادی و زیبایی شناسی هنری."

با توجه به این معنا است که من به آزاد اندیشی در مورد جنسیت زنان و مردان معتقدم. باید به این موضوع اشاره کنم که بهره وری های هولناک دنیای سرمایه از انقلاب جنسی در دنیای غرب، برخوردار آنارشستی و پورنوگرافیک به این موضوع و بحران کالائی شدن جسم، این نیاز را فراهم آورده که پژوهش گران در مفهوم این آزادی، بصیرت معنایی آنرا ترویج کنند.

هر نوع تخیلی ریشه در واقعیت دارد. و اروتیسم مطروحه در داستانهایم بالطبع از واقعیات می آیند مردم نسبت به رازهای جسم به شدت حساسند و عکس العمل نشان می دهند. مثلاً در مجالس جوک گوئی، صد در صد جوکها مربوط می شود به مسائل جنسی که به شدت هم برایشان مفرح و شادی برانگیز است. اما به محض اینکه این مسائل از جنبه شوخی و مزاح بیرون می آیند و به

صورت جدی مطرح می شوند، عکس العمل ها ناگهان متفاوت می شوند. چون طرح جدی این مسائل در فرهنگ ما یک تابوست.

پرداختن به این وجه از وجوه انسانی پرداختن به واقعیتی است که در پیرامون زندگی همه ما جریان دارد اما پیوسته به وسیله خود ما پرده پوشی می شود. برای من آنچه که در پوشش قرار می گیر، مرا وادار به کاوش و تعمق و سرانجام پرده افکنی می کند.

و دیگر اینکه من تصور می کنم که صفت "آشفته" به خوابها دادن قدری توهین آمیز است. توجه به خواب، توجه به آن وجه ناخودآگاه انسان است که فیلسوفان، روانشناسان و متخصصین علمی، هزاره ها و قرنها است برای شناخت آن پژوهش کرده و می کنند.

اگر از کنفوسیوس و لائوتسه و دیگران بگذریم، در دنیای معاصر هنرمندان بزرگی از نشانه های رمزآلود و معنای خوابها و رؤیاهای آثار بزرگی آفریده اند. از بونوئل گرفته تا بهرام بیضایی، از ژان کوکتو تا گارسیا مارکز اثرات دنیای خواب و رؤیا را در آثارشان میتوان دید.

مکتبهای ادبی و هنری مثل سمبولیسم، سوررئالیسم و رئالیسم جادویی را چگونه میتوان از اثر خواب و رؤیا جدا دید؟

خوابها و رؤیا و ادامه حیات انسانی بشرند که در وجهی ناخودآگاه به شکلی خلاق، به حیات خود ادامه می دهند. هنرمند از حلقه دیالکتیکی خواب و بیداری یک سنتز نو می آفریند.

از آنجا که زبان ابزار کار هر نویسنده است، از گوشه گیر می پرسم در داستانهایتان تسلط شگفت انگیزی به زبان احساس می شود و باتوجه به این قضیه چگونه می توانید به همان راحتی و روانی به انگلیسی چیزی بنویسید. فکر نمی کنید بهتر است نمایشنامه هایتان را- مثل داستانهایتان- به زبان شیرین فارسی بنویسید چون پناه بردن به زبان شاعرانه انگلیسی، برای شما در بیان و توصیف احساسات و به قول خودتان رؤیاهای خوابها محدودیت هایی ایجاد نخواهد کرد؟

"برای من که فرهنگ دانستی های واژگانی ام به زبان انگلیسی محدود است بالطبع نوشتن به زبان انگلیسی مشکل می شود. بویژه زبان عامیانه، و پر اصطلاح روزمره و بکار بردن این اصطلاحات به عنوان دیالوگ در نمایشنامه نویسی؛ شاید به این دلیل در زبان انگلیسی به یک نوع زبان شاعرانه پناه برده ام تا خود را از دست زبان عامیانه و روزمره ای که بر آن تسلط ندارم، رها کنم!

اما باید به شما حقیقتی را بگویم. وقتی که من در دانشگاه باید نمایشنامه هایم را به زبان انگلیسی می نوشتم، برای اولین بار در زندگیم، در بیان احساسات و افکار خودم و شخصیت های نمایشنامه هایم احساس آزادی کردم. من این آزادی را به نمایشنامه نویس ارزشمند فرانسوی "لیلیان آتلان" مدیونم که مشوق بزرگی برای من بود.

بسیاری از موضوعات، گاه نوشتن به زبانی دیگر را طلب می کند و من از نوشتن به زبان انگلیسی هم لذت می برم. شاید من کلمه "پناه" را اشتباهاً بکار برده ام، چون برای من، نوشتن به زبان شاعرانه یک کشف بود در این زبان.

گوشه گیر هم شعر می گوید، هم داستان و هم نمایشنامه می نویسد، اما در مورد اینکه خودش را در کدام زمینه موفق تر و تواناتر می داند، می گوید:

"خودم فکر می کنم نمایشنامه نویسی و داستان نویسی... تصور می کنم نمایشنامه نویسی مشکلترین نوع نوشتار در زمینه هنرهای خلاق است. گرچه جدیداً با درهم شکستن قواعد سنتی، نمایشنامه نویسان خود را از قیود گذشته آزاد کرده اند."

گوشه گیر با آنکه فهم و شعور تماشاگران تئاتر را دست کم نمی گیرد، اما یکی از علل عدم موفقیت تئاتر مهاجرت را در این می بیند که ما در جمع مهاجران ایرانی مقیم آمریکا:

"به اندازه کافی تماشاگر تئاتر نداریم که تئاتر غیر تفننی را دنبال کنند. و خود را با تحولات تئاتر در جامعه میزبان هم گام کنند. تئاتری ها مرتباً در جستجوی شیوه های بیانی جدیدند که مسائل بشر امروز را با زبان و فرم زندگی

امروزی بیان کنند." رضا عبدو "نمونه برجسته یکی از این جستجوگران تئاتری است."

من از آن معدود دست اندرکاران تئاتر مهاجر ایرانی در آمریکا صحبت نمی کنم که جستجوگر و حرکت آفرین اند، بلکه صحبت من درباره تماشاگر مهاجر ایرانی بطور عام در سراسر آمریکاست که به دلایل گوناگون از جمله برطرف کردن نیازهای اولیه مثل نان، سرپوش و تیپوش و بعد هم جدا افتادگی، تنهایی و بسیاری علل دیگر در جا زده است! و یا بسیار ساده تفنن و سرگرمی را به فکر و معنا ترجیح داده است!

صحبت مهاجرت به میان می آید و از گوشه گیر می پرسم حالا که در مهاجرتی طولانی به سر می برید هیچ به ایران فکر می کنید؟ هیچ این سرزمین را با گذشته متفاوت می بینید؟ یا معتقدید که ریشه همه آشوبها، خوبی ها و بدی ها، بی عدالتی ها، مردسالاریها و... در خودمان بوده و هست و انقلاب فقط آنها را برجسته تر و آشکارتر کرده است. با توجه رویدادهایی که در جهان در رابطه با جنبش های آزادی خواهانه، بوقوع پیوسته است، چه امیدی در این زمینه میتوان داشت؟

"من بسیار به ایران فکر میکنم. ما هم مثل هر ملیتی دیگری پیچیدگی های ویژه خودمان را داریم و انقلاب رویدادی اجتناب ناپذیر بوده است که در آن لحظه تاریخی اتفاق افتاده است. برگشت تحلیلی به خود و هویت گذشته خود، و پیدا کردن خود گمگشته تاریخی، زمینه های یک رنسانس را در ملت و مملکت ما پدید آورده است. این رنسانس همچنین دارد در جهان رخ می دهد. عصر کنونی، عصری است که ایدئولوژی های کهنه، بشر امروز را قانع نمی کند. هر چند بطور مقطعی به مذهب پناه برده است، اما انسان امروز به دنبال معنای جدیدی در زندگی است. من به آینده امیدوارم... حتی در لحظات نومیدی... این همه تلاش اندیشمندان نمیتوان بی نتیجه بماند!"

حسن فیاد (عاشقانه)